

(1) کتاب کریم واجب التعظیم که حضرت ایالت و حکومت قباب عزت و نصفت مناب افتخار الاحراء و الحکام بوفور مکارم الاخلاق و الشیم عمده ارباب المجد والمعالی بعلو الهمم<sup>1</sup> کلاً للایاله و الحکومه و الحشمه و العظمه و الاقبال ایاس پاشا<sup>1</sup> رفع الله تعالی شانہ و صانه عما شانہ که (2) مجدداً از روی خیرخواهی و صلاح اندیشی نازمذ غلصان صادق الوداد و محبتان ثابت الاعتقاد فرموده مصحوب حمزه چاوش و حسن سوباشی فرستاده بودند در اعترافات رسید و بانواع تعظیم و تکریم مقابل کشت مجدداً صنوف (3) دعوات وردیه النضجات و الوف تسلیات مسکّیه الفوحات که از ورود فواج اخلاصش دماغ جان معطر و از شمایم اختصاصش مشام روح و روان معنبر کردد ابلاغ و ارسال داشته حقا که همواره توجه خواطر این خیر خواهان (4) مصروف آنست که معاهد خلّت و دوستی و قواعد محبت و یکانکی فیابین بر وجهی موکد و منتظم کردد که تمامی دوستان شاد و خرم و مسلمانان عالم مرقه و آسوده حال بدعاء دوام دولت پادشاهان عالمقیدار کردون اقتدار کو [شیده با]<sup>2</sup> شند (5) و اطفال ایشان روی بر خاک مالیده از حضرت<sup>1</sup> پروردگار<sup>3</sup> درازی عمر و دوام دولت ایشان خواهند و خوشنودی حضرت<sup>1</sup> آفریدگار<sup>4</sup> و زیادتى شفاعت حضرت<sup>1</sup> محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم<sup>5</sup> و حضرات<sup>1</sup> ائمه معصومین صلواہ الله علیهم اجمعین<sup>6</sup> حاصل ناشد انشاء الله قصه العزیز (6) هذا مشهود ضمیر مهر تنویر میکرداند که آنچه در باب تأکید و تشیید بنیان صلح قلمی فرموده بودند و بواسطه حکایات غیر واقع ارباب غرض که بعضی جزویات را در نظر ایشان عظم تمام داده اند اسناد احتمال فتور و قصور بدان کرده (7) جواب هر يك فصل فصل نوشته میشود که حقیقت حال کاینبنی بر ضمیر منیر واضح کشته کیفیت صدق و کذب حکایات مذکور بدان ایالت پناه ظاهر کردد و در هر باب بدانچه صلاح دولت حضرات پادشاهان اسلام مکنها الله تعالی (8) علی سریر السلطنه الی یوم القیام

و مصلحت حال عموم مسلمانان باشد عمل فرمایند و فقہم الله تعالى و ایدکم اول آنکه چون بحمد الله تعالى حکایت صلح فیما بین جهت صلاح حال مسلمانان قرار یافت اولاً قاعده آنست که (9) من بعد هرکس ازین سلسله کریخته نزد ایشان رود او را گرفته نزد ما فرستند و هرکس از ایشان کریخته بدینجانب آید مانیز او را گرفته بملازمت فرستیم تا راه فساد و افساد ارباب غرض بالکلیه مسدود هیچکس را مجال حکایت (10) و شکایتی درمیانہ نباشد و قواعد صلح ثبات و استحکام تمام یابد و هرچه از جزوی و کلی در میانہ واقع شود سبب کلفت و کدورت مابین نتواند شد و راه تجار و مسلمانان کشوده شده آمدش نمایند و گرفت نکنند و دعاء خیر به پادشاهان نمایند (11) انشاء الله تعالى غرض ازین مقدمات آنکه حالا دو مرتبه شد که بندکان نواب کامیاب حضرت<sup>1</sup> اعلیٰ خاقانی ظل سبحانی خلد ملکه و سلطانہ<sup>7r</sup> بولایت لواسان کرجی که کفر او بغایتی رسیده که هر صباح از خانه بیرون آمده سوار شده بصحرا میرود و سه تیز بجانب (12) آسمان می اندازد می آیند که مشار الیه در هر مرتبه کریخته پناه به باشی آچوق می برد و باشی آچوق حمایت او نموده مشار الیه را نگاه میدارد و بدرگاه معلی نمیفرستد درین مرتبه اراده خاطر اشرف اعلیٰ آن بود که عساکر نصرت مآثر<sup>1</sup> [را]<sup>8r</sup> (13) سه گروه ساخته نواب بندکان حضرت اعلیٰ بسعادت و اقبال از راه<sup>1</sup> کوتهدز(?)<sup>9r</sup> و نواب شاهزاده عالم و عالمیان<sup>1</sup> ابو المنصور اسمعیل میرزا<sup>10r</sup> با ده هزار کس از یک جانب و نواب کاهمرانی جهانبانی<sup>1</sup> ابوالغازی سلطان حسین میرزا<sup>11r</sup> با هفت هزار کس از جانب دیگر (14) بر سر باشی آچوق روند و لواسان را بدست آورده باشی آچوق را چنانچه باید تادیب و تنبیه فرمایند بلکه میخواستند که چنانچه قاعده دوستی و یگانگی است این حکایت را بحضرت پادشاه کیوان وقار کردون اقتدار اعلام فرمایند (15) باشی آچوق از اُدیشه حکایت صلح جهت حفظ کار و بار خود این حکایت را بدیشان نوشت که شاید بدین حیلہ و تلبیس خود را خلاص سازد در ان اثنا افتخار الاعاظم و الاعیان شاه قلی آنا ایلچی رسید

مشار الیه بواسطه (16) خوف راه بعد از مدتی که از ایشان جدا شده بود بشکی رفته  
 و از انجا بالکاء ایالت پناه لوند خان آمده خان مشار الیه کسی همراه او کرده بدرگاه معلی  
 فرستاد و یک روز پیش از عید اضحی در الکاء سورم بعز عتبه بوسی سرافراز شد و از  
 جانب ایشان (17) در طی حکایات اظهار سفارش باشی آچوق نیز کرد بنابراین نواب  
 حضرت اعلی<sup>12</sup> فتح عزیمت الکاء باشی آچوق فرمودند و بعد از چند روز ایلچیان  
 مشارالیهما نیز رسیده کتابت شریف ایشان آوردند و چون در ان اوقات قلعه آدین  
 قلاع دیگر (18) محاصره فرموده بودند بملاحظه آنک اگر در همان چند روز ایشانرا  
 میفرستادیم باشی آچوق دیگر باره حکایات غیر واقع می نوشت مشار الیهما موقوف  
 داشتیم که بعد از فتح قلاع مذکور خود ملاحظه نمایند که رایات جلال متوجه قشلاق  
 (19) قراباغ میشوند حالا که بتوفیق الله تعالی فتح قلاع مذکوره شد و بنصرت و اجلال  
 متوجه قشلاق قراباغ گشتند ایشانرا روانه کردانیدیم بعد ازین ترقب و توقع آست که  
 چون غرض اصلی از صلح و اصلاح قوت و نصرت دین اسلام و رفا [هیت] حال  
 (20) مسلمانان است از جانبین بر وجهی در است حکام این قاعده اهتمام رود که هر  
 مفسدی را جبه حصول غرض و مدعاء خود فیابین مجال افساد نباشد چه جای انک کفار  
 نابکار بی دین که دشمن حضرت<sup>13</sup> حتی جل و علا و رسول خدا صلی الله علیه و آله<sup>18</sup>  
 (21) و حضرات<sup>14</sup> اومه هدی صلواہ الله علیهم اجمعین<sup>14</sup> اند جزویات را وسیله ساخته در  
 میانه فساد نمایند و مدعاء خود حاصل کنند از باشی آچوق که کوید و اورا چه قدر  
 و اعتبار آنک واسطه کلفت و کدورت میان دو پادشاه اسلام تواند شد یا کاری که  
 (22) جبه مصلحت عموم مسلمانان و خیر عالمیان بعد از مدتی مدید بدین مرتبه رسیده  
 باشد بواسطه او بفسا انجامد و باز غرض کلی نواب کامیاب چنانچه قبل ازین چند

مرتبه در ضمن کتابات بدیشان نوشته شده از صلح و صلاح آنست که همه ساله بغزا و جهاد کفره کرجستان (23) و چرخس توجه فرموده ثواب اخروی حاصل سازند و هر ساله این معرکه در کرجستان واقع خواهد بود هرگاه این جزویات کرامند این همه حکایت و شکایت باشد پس در سایر مواد چگونه خواهد بود (24) دیگر آنچه باشی آچوق در باب قلعه و الکاء خود نوشته بود حقیقت آن نیز مشروحا اعلام می‌رود تا بواجی کیفیت حال بر ضمیر منیر واضح گردد که غرض او ازین حکایات دفع مضرات از خود و تحریک ماده فتنه و فساد میانه مسلمین است نه آنکه این معنی اصلا کرامند گفتن و نوشتن باشد (25) و طرح الکاء لوصان و باشی آچوق نیز کشیده فرستادیم تا کیفیت وضع الکاء هر دو و قرب و بعد میانه ایشان معلوم شود و دانند که الکا و قلاع که مشارالیه ماده نزاع ساخته اصلا نسبتی بدو و الکاء او ندارد بجملا آنک حکایت باشی آچوق بر سر الکاء سورم و قلعه آنست که (26) از قدیم الایام حاکم علیجده داشته و دارد و بدستور سایر بلاد و ممالک کرجستان تغییر و تبدیل آن بحکم و فرمان حضرت شاه جمجاه علین آشیان و نواب بندکان حضرت اعلی خاقانی منوط بوده و هست و در زمان عالیحضرت شاه جمجاه انار الله برهانه داود بیک پدر لوصان (27) استدعا نمود که الکاء مذکور را از ترکور بیک و الکسندل بیک حکام سابق آتجا که الحال نیز در حیات اند و نواب کامیاب الکاء مذکور را باز بدیشان شفقت فرمودند ستاده به داود بیک دهند حضرت خاقان علین آشیان مرحومی دیو سلطان را (28) همراه او کرده فرستادند و مشارالیه الکاء مذکور را با توابع که مجموع آن قریب سی چهل موضع و ده کده باشد ازیشان گرفته بتصرف داود بیک داد و درینولاکه نواب کامیاب متوجه غزاه کرجستان شدند و بسرحد الکاء لوصان رسیدند ترکور و الکسندل استقبال (29) موکب همایون نموده استدعاء الکاء موروثی خود از عواطف شاهانه کردند و بدیشان عنایت شد غرض که سخن باشی آچوق درین باب نا موجه است فلما چون از انجانب بحال او متوجه باشند بنا بر مقتضی قاعده صلح

و دوستی اینمقدار میکنند و می تواند بود که (30) بندکان حضرت پادشاه اسلام خلد  
 ملکه حکم جها نطاع فرمایند که باشی آچوق ترك ان بدختیها نموده لواصانرا با سید  
 از ناور که همراه اویند گرفته بدرگاه معلی فرستد و او را در الکاء خود نگاه ندارد و حمایت  
 نکند تا من بعد مضرت و نقصانی (31) ازینجانب بالکاء او نرسد انشاء الله تعالی  
 (32) دیگرچند کلمه که در باب توقف ریات ظفر قرین در کرجستان نوشته بودند و اشعار  
 کرده که چون شما لشکر خود را بالکا و محل خود فرستادید اعلیحضرت پادشاه کردون و قار  
 نیز در محروسه عماسیه قشلاق کرده لشکر خود را متفرق نساختند اینمعنی بغایت (33) بعید  
 و عجیب نمود چراکه بعد از استحکام بنیان صلح و اصلاح مابین اکر حضرت پادشاه  
 اسلام در اصطنبول و ادرنه قشلاق کنند یا در عماسیه و حلب و دیاربکر و ارض روم چه  
 جای مضایقه و برهین منوال اکر نواب بندکان حضرت اعلیٰ خانی در دار السلطنه تبریز  
 (34) و اصفهان و قم و قزوین قشلاق نمایند یا در قراباغ و کرجستان که قرب و بعد  
 هر دو الکا بیکدیگر معلوم است باز چه جای مضایقه باشد و در زمانی که نواب کامیاب  
 حضرت اعلیٰ بتفلیس ایلغار فرمودند بدو منزل از کنجه ایلغار بتفلیس رسید و از آنجا  
 هم بقلعه آدین که (35) درین اوقات محل نزول موکب همایون بود هشت<sup>1</sup> فرسک<sup>15r</sup> مسافت  
 است که مجموع سه منزل راه باشد و باز درین سال که تمامی امرء فارس و عراق و کرمان  
 و آذربایجان بمسکر همایون جمع شده بودند و از سرحد ولایت روم تا دار السلطنه  
 تبریز بعضی<sup>1</sup> [را ما]<sup>16r</sup> (36) و بعضی را ایشان سوخته و ویران کرده و علیق و آذوقه  
 نمانده بود و با وجود انک هنوز لشکر بقراباغ نرسیده بمجرد آنکه خانه کوچ بقشلاق  
 آمده یکخروار غله بهزار و پانصد دینار تسعیر یافته بغیر از انک متوجه کرجستان شده  
 بغله و علیق الکاء (37) مذکور اوقات و معاش عساکر نصرت مآثر گذرانند دیگر بچه  
 و جه اندیشه و تدارک اینمعنی میسر می شد حالا چون حکایت صلح و اصلاح فیابین قرار  
 یافت توقع و ترقب آن هست که بعد ازین امثال این حکایات را که کفره جُره ...  
 غضب (38) گویند منظور ندارند که نواب بندکان حضرت اعلیٰ خانانی خواه در اصفهان  
 قشلاق نمایند و خواه در چچورسعد اصلا جای مضایقه نیست و تفاوتی ندارد آن

ایالت پناه بدستور در تمهید و تشدید بنیان صلح و رفاهیت مسلمانان غایت اهتمام بجای آوردند که (39) سخن همانست که قبل ازین گفته و نوشته ایم و درین صلح هیچ شکی نیست از رحمت<sup>1</sup> خدای عزّ و جل<sup>19</sup> و شفاعت حضرت<sup>1</sup> پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله<sup>20</sup> و حضرات<sup>1</sup> ائمه معصومین صلوه الله علیهم اجمعین<sup>21</sup> محروم باد هر کس که از طرفین میان این دو پادشاه... خواهد... نشود<sup>23</sup> (40) و فتنه و فساد شود حشر او با شداد و فرعون و نمرود باد و درین چند روز که انشاء الله تعالی قشلاق قرا باغ محل عهد و مقرر حشمت و کامکاری میشود نواب حضرت اعلی خاقانی ایلچی معتبر باتحف و هدایا (41) بحضرت پادشاه ظل الله علی الانام می فرستند و شرح و تفصیل حکایات و پیمان در طی کتابت اشرف اعلی درج خواهد فرمود دیگر بکیفیت سراج حضرت پادشاه کردون اقتدار (42) خالد ملکه و سلطانه را گرفته آورده بودند نواب کامیاب اشرف اعلی در همان روز از بند بدر آورده بامارت ماب تاجالدین حسن بیک یوزباشی سپرده بودند که روانه آنجانب نمایند چون (43) ایلچیان رسیدند مصحوب ایشان روانه فرمودند تا واضح باشد

(44) ظلال ایالت و شوکت و اقبال بماناد<sup>24</sup>